

مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه ()

(۷)

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۷)

فاروق ایزدی نیا

باقیات صالحات

عبارت باقیات صالحات در دو موضع قرآن کریم نازل شده است. یکی در سورهٔ مریم که می‌فرماید، "وَّ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا" (آیه ۷۶ / مضمون: خداوند بر هدایت رهیافتگان بیفزاید و کارهای ماندگار شایسته در نزد پروردگارت خوش پاداش تر و خوش عاقبت تر است.)

دیگری در سورهٔ کهف است: "الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا." (آیه ۴۶ / مضمون: اموال و پسران، تجمل زندگی دنیوی است و کارهای ماندگار شایسته نزد پروردگارت خوش پاداش تر و خوش عاقبت تر است.)



ORIGINAL

در آثار اسلامی برای "باقیات صالحات" چند مفهوم ذکر کرده‌اند: (1) تسبیح (سبحان الله)، تحمید (الحمد لله)، تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر (الله اکبر)؛ (2) عبارت دعائیة "لا حول ولا قوت الا بالله"؛ (3) نمازهای پنجگانه؛ (4) اعمال صالح؛ (5) محبت اهل بیت؛ (6) علم و عمل.

در آثار مبارکه این دور صمدانی به مفاهیمی اشاره شده است که بسیار جالب است. نخستین معنای "باقیات صالحات" عبارت از کلام الهی است. حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "امروز کلمة الله که از قلم اعلی جاری و نازل است اوست از باقیات صالحات که در کتب و صحف الهی ثبت شده. جمیع اشیا به فنا راجع، قوله تعالی «کلّ شیء هالک الا وجهه» طوبی از برای نفسی که امروز به کلمة الهی که از قلم ابدی ظاهر شده فائز گردد. این کلمه را فنا اخذ ننماید. اوست عملی که از کتاب محو نگردد. طوبی از برای نفسی که به آن فائز شد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص 9-238)

معنای دوم آیاتی است که بر قلب ممرّد اصفای حضرت رسول اکرم نازل شد. جمال قدم می‌فرمایند، "یا ورقتی اسمعی ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تعالی «المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املاً»؛ و این آیه مبارکه در وقتی نازل شد که ابناء حضرت رسول رحلت نمودند و قصد مقام اعلی رفیق الهی کردند مشرکین به شتمت بر خواستند و به هواهای نفسانی به کلماتی که لایق نبود تکلم نمودند. بعد آیه مذکوره نازل و مقصود آن که اعمال طیبه و اعمال مرضیه صالحه بهتر و برتر و محبوب تر است. اینقدر ادراک نمودند که باقیات صالحات آیاتی است که از ملکوت بیان بر فؤاد آن حضرت نازل و آن به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است گمان مشرکین آن که حضرت بلا عقب است از این جهت امرش و حکمش فانی و زایل خواهد شد غافل از آن که آنچه از آن حضرت ظاهر شده کل به طراز بقا و عز لایفنی مزین است و رغماً لانیف المشرکین سوره کوثر نازل مقصود آن که مشرکین ابترند و بلاعقبند می‌فرماید «ان شائک هو الابر»." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۶، ص ۲۳۵-۲۳۶)

سه کلمه‌ای که روز اول رضوان بیان شد

روز نخست که حضرت بهاء الله هنگام ترک بغداد وارد باغ رضوان شدند، به سه کلمه طیبه تکلم فرمودند و بعد کلام دیگری را هم بدان افزودند. این موارد در لوحی از قلم اعلی، به امضاء کاتب وحی، عرّ نزول یافت:

"در یوم اول که جمالقدم بر عرش اعظم در بستانی که به رضوان نامیده شد مستوی لسان عظمت به سه آیه مبارکه نطق فرمود: یکی آن که سیف در این ظهور مرتفع است؛ و آخر قبل از الف سنه هر

نفسی ادعا نماید باطل است و سنه سنهء کامله است تفسیر و تاویل در این فقره حرام است؛ و ثالث حق جلّ جلاله در آن حین بر کلّ اشیاء به کلّ اسماء تجلی فرمود؛ و این فقره از بعد نازل و لکن فرمودند این فقره هم با آن سه در یک مقام است و آن این که آنچه از اسامی تلقّاء وجه ذکر شود کلّ حیاً میّتاً به ذکر مالک قدم فائز می شوند طوبی للفائزین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۴، ص ۲۲۵)

این سه کلمه بعدها تفصیل یافت. برای مثال آنچه که در دور بانی در جهاد و استفاده از شمشیر وجود داشت به کلی از میان برداشت شد و حضرت بهاء الله فرمودند که شمشیر زبان تیزتر از شمشیر فولادی است، بقوله تعالی، "إِنَّ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَئِكَ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ هَادٍ وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيُفْسِدُونَ الدِّمَاءَ أَوْلَئِكَ مِنْ أَهْلِ الْخُسْرَانِ. قُلِ السَّيْفُ هُوَ ذِكْرِي وَالسَّنَانُ هُوَ اللِّسَانُ أَنْ أُخْرِجَهُمَا بِيَدِي ثُمَّ انصروا بهما الرحمن بين الأَكْوَانِ كَذَلِكَ أُمِرْتُمْ مِنْ لَدُنْ مُنْزَلِ الْآيَاتِ. لعمرى سيف الكلمة أحد من سيف الحديد. أن أعرّفوا يا أولى الأبصار." (آثار قلم اعلی، ج 1، طبع کانادا، ص 393 / خطّ جناب زین المقربین، ص 358 / مضمون: کسانی که در روی زمین فساد می کنند راهنمایی برایشان وجود ندارد و کسانی که اموال ناس را به ناحق می خورند و خونریزی می کنند در زمره زیانکارانند. بگو شمشیر عبارت از ذکر من و نیزه عبارت از زبان است. این دو را به اجازه من از نیام بیرون کشید و به وسیله آنها خداوند را در میان مردمان یاری رسانید. اینچنین از سوی خداوند نازل کننده آیات امر شدید. قسم به جانم که شمشیر کلام از شمشیر فولادی تیزتر است. معنای کلام را دریابید ای صاحبان چشم ها.)

تصریح جمال مبارک که قبل از هزار سال ظهوری واقع نخواهد شد در کتاب اقدس آمده و در لوحی ضمن تأکید بر این موضوع آیه آن کتاب قدسی را نقل فرموده اند: "قلمِ قَدَمِ و اسم اعظم می فرماید اگر نفسی به کلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنهء کامله، که هر سنهء آن دوازده ماه بما نَزَلَ فِي الْفُرْقَانِ و نوزده شهر بما نَزَلَ فِي الْبَيَانِ که هر شهری نوزده یوم مذکور است، ابدأ تصدیق منمائید. در یکی از الواح [مقصود کتاب اقدس است] نازل من یدعی أمراً قبل اتمام الف سنهء کامله إنه کذاب مفر. نسئلُ الله أن يؤيِّده على الرجوع. إن تاب إن ربك لهو التّواب وإن اصرّ على ما قال يبعثُ عليه من لا يرحمه إن ربك شديد العقاب. چه که ضرّ این نفوس به حقیقت شجره ربّانیه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریه بوده و خواهند بود." (اقتدارات، ص 141-142 / بیان مزبور در کتاب اقدس، بند 37 نازل شده است.)

تجلی خداوند بر جمیع اشیاء و نوع انسان به کلّ اسماء صورت گرفته است. یعنی تجلی کامل تحقق پذیرفته است. البته این بدان معنی نیست که جمیع اشیاء مظهر کلّ اسماء و صفات الهی هستند. انسان مظهر کلّ اسماء و صفات است، ولی هر یک از اشیاء و کائنات مظهر یکی از اسماء و صفات است. جمال قدم می فرمایند، "کینونت و حقیقت هر شیئی را به اسمی از اسماء تجلی نمود و به صفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کینونت خود قرار فرمود و به این فضل عظیم و مرحمت قدیم خود اختصاص نمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 339)

البته این اسماء و صفات در کون هستند و باید به نحوی ظاهر و بارز شوند. آنها مانند شعله شمع خاموشند که باید روشن شوند. این است که حضرت بهاءالله آنها را به شمع و چراغ خاموش تشبیه می کنند و می فرمایند، "حال، این شمع و سراج را افروزنده ای باید و این مرایا و مجالی را صیقل دهنده ای شاید." (همان، ص 340)

حضرت عبدالبهاء نیز چنین تبیین فرموده اند، "انوار حقائق معنویه در حقیقت انسان چون شعاع در هویت شمع مکنون و مستور. پس به جهت ظهور این حقائق نورانیّه رحمانیه در این زجاجه لطیفه ربانیّه محرک و مربی لازم و از برای این شمع افروزنده ای واجب. این است تا انسان در ظلّ تربیت الهیه داخل نشود و به نار کلمه الهیه مشتعل نگردد، انوار توحید در زجاجه قلب نیفرورد." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 161)

در مقام چهارم، عنایت جمال مبارک بوده است که نام هر کس در حضور طلعت ابهی ذکر شده، او را مذکور داشته به لطف و مرحمت خود مخصّص داشته اند اعم از آنهایی که در قید حیات بوده اند یا آنها که به دیار باقی شتافته بودند.

كان الله ولم يكن معه من شيء

این جمله از احادیث معروف اسلامی است. البته علمای اسلام معتقدند که حدیث به این صورت نبوده ولی این مفهوم را به ذهن متبادر کرده است و تنها یک نفر آن را به این صورت نقل کرده است. صورت های گوناگون این حدیث به شرح زیر است:

1. «كان الله ولم يكن معه من شيء» (مجلسی، 1403، 54: 233). لازم به ذکر است که علامه مجلسی این تعبیر را در ذیل این حدیث آورده است و می گوید: «این حدیث در بعضی نسخه ها به صورت دیگر آمده است و این احتمال دارد، این تعبیر نقل به مضمون باشد.»

2. «كان الله ولم يكن معه من شيء» (بخاری، 1426، 8: 175).

3. «كَانَ اللَّهُ وَلَا مَكَانَ» (صدوق، همان، 140: 1398؛ کلینی، همان، 1407: 1؛ 261؛ مجلسی، همان، 66: 54 و 162؛ 15: 23).
4. «كَانَ اللَّهُ مَعَهُ» (صدوق، همان، 67؛ مجلسی، همان، 66: 54؛ 15: 27؛ 25: 3).
5. «كَانَ اللَّهُ وَلَا مَكَانَ» (کلینی، همان، 89؛ صدوق، همان، 175؛ سید مرتضی، 1998، 1: 149).
6. «كَانَ اللَّهُ لَا مَكَانَ» (کلینی، همان، 90؛ مجلسی، همان، 37: 63؛ 54: 364).
7. «كَانَ اللَّهُ وَلَا خَلْقَ ثُمَّ خَلَقَهَا» (صدوق، همان، 137؛ کلینی، همان، 116؛ مجلسی، همان، 82: 54).
8. «كَانَ اللَّهُ وَلَا مَكَانَ وَلَا زَمَانَ وَلَا زَمَانًا وَلَا مَبْدَأًا وَلَا مَبْدِئًا وَلَا شَيْءًا» (کلینی، همان، 120؛ صدوق، همان، 186).
9. «كَانَ وَلَا شَيْءَ مِنْهَا» (مجلسی، همان، 9: 261؛ 54: 68).
10. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِمَا زَمَانٍ وَلَا مَكَانٍ وَهُوَ الْآنَ كَمَا كَانَ» (صدوق، همان، 178).
11. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ بِمَا زَمَانٍ وَلَا مَكَانٍ وَلَا مَبْدَأًا وَلَا مَبْدِئًا» (1: 44).
12. «كَانَ وَلَا خَلْقَ وَهُوَ كَمَا كَانَ» (طبرسی، 1403، 2: 407).

آنچه که معلوم است آن که زمانی بوده که خداوند بوده و هیچ چیز با او نبوده است. البته از نظر امر بهائی این حدیث اگر به صورت ظاهر تلقی شود با صفت خالقیت خداوند مباین است. زیرا اگر مخلوق وجود نداشته باشد، صفت "خالق" معنایی نخواهد داشت. حضرت ربّ اعلی در مناجاتی می فرمایند، "كُنْتَ يَا إِلَهِي رَبًّا وَلَا مَرْبُوبًا وَلَا إِلَهًا وَلَا مَأْلُوهً" (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۵۸، ص ۴۹ / مضمون: تو پروردگار بودی و کسی که پرورده شود نبود؛ تو خدا بودی و معبودی نبود).

حضرت بهاء الله می فرمایند، "لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود. لا لاوله بديئة و لا لآخره نهاية. اسم الخالق بنفسه يطلبُ المخلوق و كذلك اسم الربِّ يقتضي المربوب و این که در کلمات قبل ذکر شده كان الهًا و لا مألوه و ربًّا و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه ای است که می فرماید كان الله و لم یکن معه من شئ و یكون بمثل ما قد كان و هر ذی بصری شهادت می دهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود؛ یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبهء ممکن ذکر می شود محدود است به حدودات امکانیه و حق مقدّس از آن؛ لم یزل بوده و نبوده با او احدی؛ نه اسم و نه رسم و نه وصف؛ و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سویه. مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کلیه قبل از آن که آن ذات قدم خود را بشناساند و به کلمهء امریه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و همچنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یصدق علیه اسم شئی می شود و این است آن یومی که می فرماید لَمَّا الْمَلِكُ الْيَوْمَ وَ نِیسْتِ اِحْدِی

مجیب. لسان قدرت و عظمت می فرماید الله الواحد القهار. لذا نفی وجود از کل می شود چه که تحقق وجود در رتبه اولیه بعد از تحقق عرفانست و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کل شیء ثابت و قبل از تجلی ظاهری بر کل شیء کان رباً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیكل احدیه بر عرش رحمانیه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم. ادراک این مقامات منوط به عرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بانّه موجود و غیره مفقود؛ اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده. کان و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان." (اقتدارات، حضرت بهاء الله ص ۷۲-۷۴)

در واقع این عبارت به دو معنی است. یکی آن که قبل از خلقت، جمیع عالم آفرینش در علم الهی وجود داشته و پنهان بوده است. بعد از خلقت جمیع اسماء و صفات الهی به حیث شهود آمده است. حضرت عبدالهّاء در توضیح این مقال در مقام مثال می فرمایند، "در نقطه ملاحظه فرمایید و به حروفات و کلمات که چگونه در هویت و حقیقت نقطه در کمال محو و فنا مطوی و مکنونند به قسمی که به هیچ وجه آثار وجود از حروف و کلمات مشهود نیست و از یکدیگر هم امتیازی در میان نه بلکه محو صرف فانی بختند و وجودی جز ذات نقطه موجود نه. به همچنین اسماء و صفات الهیه و شئونات ذاتیه در مرتبه احدیه فانی صرف و محو بختند به قسمی که نه رائجاً وجود عینی استشمام نموده اند نه علمی و این نقطه اصلیه کنز مخفی این حروفات و کلمات است و در او مندرج و مندج بوده و از او ظاهر گشته." (مکاتیب عبدالهّاء، ج 2، ص 8)

حال، این مثال را در خصوص خداوند احد به کار ببریم. مرکز میثاق می فرمایند، "در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل نه و هم از آن ذات بی جهت ممتاز نیستند و حقائق شئونات الهیه بعضی از بعضی و از آن ذات غیرمتعیّن ممتاز و تفصیل نگردیده؛ نه علماً و نه عیناً. مثلاً مابین اسم علیم از بصیر و سمیع و اسماء دیگر... در این رتبه اکبر که می فرمایند «کان الله و لم یکن معه من شیء» به کنز المخفی و غیب الهویه و صرف الاحدیه و ذات بحث و لاتعیین صرف و غیب الغیوب و غیب الأوّل و مجهول المطلق و مجهول النعت و منقطع الوجدانی و سائر اسماء دیگر تعبیر نموده اند." (همان، ص 6-7)

معنای دوم آن است که بدایت هر ظهوری، مظهر ظهور تنهای تنها است و هیچ کس با او نیست و چون روح از جمیع نفوس گرفته شده، پس همه معدوم صرفند و لذا عبارت "کان الله و لم یکن معه من شیء" در حق او صادق می آید و چون اعلام ظهور می فرماید، خلق بدیع صورت می گیرد و مخلوق به وجود می آید.

این بیان حضرت ربّ اعلی کاملاً گویای مطلب است: "خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده: یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل می‌فرماید از قبیل او می‌کند و او است که موصوف نمی‌گردد به هیچ وصفی...". و بعد، در ادامه می‌فرمایند، "این آیتی است که در او دیده نمی‌شود الاّ الله که مادون او خلق او است... از برای او امکان و حدودات نیست و قُرب او عین بُعد او است و بُعد او عین قُرب او است... لم یزل الله کان الهاً و لا مألوه هُنالک و کان ربّاً و لا مربوب هُنالک و کان محبوباً و لا حبيب هُنالک و کان معبوداً و لا عابد هُنالک و کان مقصوداً و لا قاصد هُنالک...". (بیان فارسی، باب اول از واحد 4)

در نتیجه مشاهده می‌کنیم که حضرت بهاء‌الله این عبارت را به خود نسبت می‌دهند، "حمد محبوبی را که حجابات غلیظه امکانیه را به قدرت الهیه خرق فرموده و جمال قدم، رغماً لأنف الذّئاب، بی ستر و حجاب بر عرش کان‌الله و لم یکن معه من شیء مستوی و از یمینش بحور اکسیر جاری و از یسارش نهور عنایت ساری. طوبی لمن شرب منه و کان من الفائزین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص 125)

در کنار این عبارات، باید به موضوع وجود نسبی نیز اشارتی بشود. یعنی مخلوق در مقابل خالق ابداً وجود محسوب نمی‌شود و به این علت در ادامه عبارت فوق عبارت "و یكون بمثل قد کان" صادق است. زیرا به بیان حضرت عبداله‌بهاء، مخلوق گویی در مقابل خالق اصلاً وجودی محسوب نمی‌شود. هیکل مبارک می‌فرمایند، "عالم امکان هرچند موجود، ولی بالنسبه به وجود حق معدوم و نابود... وجود خلق نسبت به وجود حق عدم است. از این واضح و مشهود گشت که کائنات با وجود وجود بالنسبه به حق و کلمه‌الله معدومند. این است اولیت و آخریت کلمه‌الله که می‌فرماید منم الف و یا. زیرا مبدأ فیض است و منتهی؛ و همیشه خلق داشته و همیشه از شمس حقیقت شعاع لامع ساطع. زیرا آفتاب بی نور ظلمت دیجور است و اسماء و صفات الهیه مقتضی وجود کائنات است." (مفاوضات، ص 196؛ فصل ف [80])

مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ

این حدیث که منسوب به حضرت رسول اکرم است و در منابع متعدّد اسلامی نیز درج شده (بحار الانوار، ج 79، ص 197؛ روضة المتّقین، ج 13؛ الوافی، اثر فیض کاشانی، ج 8، ص 784)، مکرراً در آثار بهائی استفاده شده است. علمای اسلام آن را به این صورت معنا کرده‌اند که هر کس برای خدا باشد خدا هم برای او است؛ و در بیان مفهوم آن گفته‌اند که هر کس کارهایش لوجه‌الله باشد، یعنی به قصد کسب رضای الهی، البته خداوند همیشه یار و یاور او خواهد بود.

جمال قدم راجع به جناب محمدعلی قزوینی، برادر جناب سمندر، معروف به نبیل بن نبیل، می‌فرمایند، "ایشان به طراز مرغوب مزینند و در جمیع احوال مؤید و مذکورند. مَنْ فاز بهذا قد فاز بالفرح الأكبر. «من كان لله كان الله له». الحمد لله به اعمال خالصه در سبیل الهی معروف و مذکورند؛ از شئون عَرَضِيَّة و اشارات غیرمرضیَّه ضری بر ایشان وارد نه. آنچه گفته شده و می‌شود اظهار محبت است در ظاهر و فی الباطن فی مقام لا یتغیّر...» (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص 204)

در این بیان، جمال مبارک اشارتی به اعمال خالصه دارند. اما در بیان دیگری آن را نشانهٔ توکل و تفویض می‌دانند. طلعت قدم می‌فرمایند، "از حوادث ایام محزون مباش. من كان لله كان الله له. این است آن کلمه‌ای که دیباج کتاب توکل به آن تزیین یافت. طوبی للفائزین. طوبی للعارفین." (حدیقه عرفان، ص 127)

حتی به سلطان عثمانی، عبدالعزیز، می‌فرمایند که مبدا ظالمین را بر رعایای مظلوم مسلط کند و او را نصیحت می‌فرمایند که از این گونه خائنین خود را بر حذر دارد و به خداوند توکل کند تا محفوظ ماند و در اینجا حدیث مزبور را به کار می‌برند: "لا تجعل الذئب راعي أغنام الله ولا تدع محبيه تحت أیدی المبغضين. إن الذين يخانون الله في أمره لن تطمع منهم الأمانة ولا الديانة وتجنّب عنهم و كن في حفظ عظيم لئلا يرد عليك مكرهم و ضرهم. فأعرض عنهم ثم أقبل الى الله ربك العزيز الكريم. من كان لله كان الله له و من يتوكل عليه انه هو يحرسه عن كل ما يضره و عن شر كل مكارئيم. و انك لو تسمع قولي و تستصح بنصحي يرفعك الله الى مقام الذي ينقطع عنك أیدی كل من الأرض اجمعين." (سورة الملوک، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 38 / مضمون: گرگ را شبان گوسفندان خدا قرار مده و دوستدارانت را زیر دست کینه‌جویان نینداز. کسانی که در امر الهی به خدا خیانت کنند از آنها توقع امانت و دیانت نداشته باشد و از آنها دوری کن و در حفظ عظیم باش تا مبدا مکر و زبان آنها دامن تو را بگیرد. پس از آنها روی بگردان و به خداوند روی بیاور. کسی که از برای خدا باشد خدا از برای او است و کسی که به او توکل کند او از هر آنچه که زیانبار است و از شرّ هر فریبکار پستی وی را حفظ خواهد کرد. اگر گفتار مرا بشنوی و به پند من اهمیت دهی خداوند تو را به جایگاهی بلند نماید که دست جمیع اهل ارض از تو کوتاه خواهد بود.)

از نظر جمال مبارک این عبارت سبب ایجاد شور و اشتیاق در انسان گردد و او را به اوج پرواز دهد، روح اطمینان بخشد و بر مسرت حقیقی بیفزاید. کلام مبارک چنین است:

«ای حسین، به این کلمه مبارکه، که به مثابه سفینه است در دریای عرفان سلطان امکان، متمسک باش. اگرچه این کلمه قدیم است، یعنی مظاهر امر از قبل به آن تکلم نموده‌اند ولیکن لیکن لیوم به طراز بدیع جدید ظاهر، چه که اسرافیل حقیقی روح تازه معنوی در هیاکل الفاظ دمیده و آن کلمه این است: "مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ". اگر در این بحر سیر نمائی خود را به روح تازه و اطمینان بی‌اندازه مشاهده نمائی و در هوای محبت نیر آفاق به پره‌های شوق و اشتیاق پرواز کنی و به کمال فرح و انبساط و سرور و نشاط بر این صراط عدل مستقیم مشی نمائی. ندای حسین در کلّ حین مرتفع است. از حقّ می طلبیم جمیع را به این فیض اعظم فائز فرماید. اِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ.» (آیات الهی، جلد دوم، ص ۶۴)

در کلام دیگر، جمال مبارک با نقل این حدیث، احبّای الهی را به اصلاح عالم و تهذیب امم فرا می‌خوانند. در واقع تبلیغ امرالله صرفاً برای کسب رضای الهی سبب جذب تأییدات الهیه می‌گردد. طلعت قدم می‌فرمایند، "یا حزب‌الله، محزون مباشید. لله الحمد افتده و قلوب طاهر و مقدّس است، چه که به خیال ضرّ نفسی نبوده و نیستید و به این آیه کبری که در کتاب اقدس از ملکوت مقدّس نازل شده متمسکید: «عاشروا الادیان کلّها بالروح و الریحان.» یا زین، «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ.» این ایام را بقائی نبوده و نیست. باید جمیع به اصلاح عالم و تهذیب امم و تبلیغ امر الهی به روح و ریحان و حکمت و بیان مشغول باشند. زود است که آثار قدرت از جهات عالم ظاهر و هویدا گردد.» (آیات الهی، جلد دوم، ص ۸۹)

بعد، در مقام سؤال می‌فرمایند آیا تا به حال کسی که در سبیل الهی قدم برداشته و از برای رضای او اقدام کرده، از تأییدات او محروم مانده است: "آیا مشاهده شده نفسی لله حرکت نماید و از بدایع فضلش محروم ماند؟ لا و نفسه الحقّ." "مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ." این است کلمه مبارکه که از مطلع اراده حقّ از قبل ظاهر شده. تَشَبُّهٌ بِهَا وَ كُنْ مِنَ الْفَائِزِينَ. اگر از قدح این بیانات که از ملکوت عرفان ظاهر شده پیاشامی از خود و ما فی الامکان بگذری و به اراده و مشیت دوست یگنا حرکت نمائی. اِنَّهُ مَا ارَادَ لَكَ اِلَّا مَا يَرْفَعُكَ وَيُقَرِّبُكَ اِلَى اللَّهِ السَّمْعِ الْبَصِيرِ." (آیات الهی، جلد دوم، ص ۲۱۸)

یکی از مفاهیم این حدیث، در کلام جمال مبارک، تلویحاً لقای مظهر ظهور است اگرچه به ظاهر صورت نگرفته باشد. به شخصی که تقاضای صدور اجازه برای زیارت طلعت ابهی را نموده بود و میسر نبود، می‌فرمایند: "این ایام در این ارض امور جدیده احداث شده لذا در اذن توقف نمودیم و بعد هم به مقتضیات حکمت ربّانیه عمل می‌شود. جمیع را مجدداً از قبل مظلوم تکبیر برسان لِقَرِبِهِمُ الْفَرَحُ وَالسُّرُورُ"

إلى مقامٍ لا تحزنهم أعمالُ المعتدين و قباع الظالمين و نباح الملعدين من كان لله كان الله له. این کلمه مبارکه نوشته شد تا اولیا به یقین مبین بدانند حق با ایشان بوده و هست و اگر در ظاهر لقا از برای بعضی حاصل نشود اجرش در کتاب از قلم وهاب جاری و نازل این کلمه بشارت‌یست از برای نفوسی که لله عمل نموده و می‌نمایند." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۵، ص ۳۸۶-۳۸۷)

در کلام آخر، جمال قدم از شهدا نیز با همین عبارت تجلیل به عمل می‌آورند زیرا آنها در سبیل الهی قدم گذاشته قدح شهادت را لاجرعه نوشیدند و به اوج علی پرواز کردند و افتخار حقیقی از برای خویش کسب نمودند. جمال قدم می‌فرماید: "ای کاظم در عنایت حق تفکر کن و در رحمت او که عالمیان را سبقت گرفته است مشاهده نما و به کلمه مبارکه که در کتاب حا و س نازل تدبیر کن. قال و قوله الحق «من كان لله كان الله له» و چون آن نفوس مقدسه در سبیل مالک احدیه از عالم و عالمیان گذشتند و به كأس شهادت که فی الحقیقه قدح معلی است فائز شدند. اینست که قلم اعلی در صبح و مساء به ذکر ایشان مشغول و متحرک مشاهده می‌شود. قسم به شمس ملکوت بیان که اگر صریح قلم اعلی فی الحقیقه به اذن واعیه اصغا شود جمیع ناس از بیت بیرون خرامند و به لبیک اللهم لبیک ناطق شوند. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۹، ص ۳۴۶)

لا یسعی ارضی و سمائی

این حدیث قدسی را محمدباقر مجلسی در کتاب بحار الانوار (ج ۵۸، ص ۳۹) نقل کرده است و بر عظمت قلب مؤمن دلالت دارد. احادیث دیگری نیز در عالم اسلام روایت شده که بر همین حقیقت صحه می‌گذارد. مثلاً از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که فرمودند، "المؤمنُ أعظمُ حرمةً من الكعبة." (بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱ و ج ۷۴)

این کلام الهی دال بر عظمت مقام مؤمن و هر انسانی است که حب الهی را در دل دارد. از طرفی هر فردی باید ارزش قلب خود را بداند و آن را از آلودگی‌ها بر حذر دارد و حب غیر خدا را در آن راه ندهد زیرا قلب را برای خود آفریده است. از طرف دیگر آزردن دل نفوس تأثیرات وخیم زیادی دارد. حضرت رسول اکرم می‌فرماید، "من آذی مؤمناً بغيرِ حقٍ فکأنما هدمَ مکةً و بیتَ الله المعمرِ عشرَ مرّاتٍ و کأنما قتلَ ألفَ ملکٍ من المّقرّین." (العوالی، ج ۱، ص ۳۶۱ / مضمون: کسی که مؤمنی را بدون علت آزار دهد مانند آن است که مکه و بیت‌الله را ده مرتبه تخریب کرده باشد و مانند آن است که هزار فرشته مقرب درگاه خدا را به قتل برساند.)

این معنی را در آثار مبارکه این دور صمدانی نیز می‌توان مشاهده کرد. مثلاً حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرماید، "قلوب مؤمنین و مؤمنات را بلاحق محزون نمودن اشدّ است از تخریب بیت‌الله." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص 16)

جمال مبارک می‌فرماید، "سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع." (امر و خلق، ج 3، ص 102) حتّیٰ به مخاطب لوح قنّاع می‌فرماید، "لو تمشی بلا حذاء و تنام بلا وطاء و تنوح فی العراء لخیر لک من أن تحزن من آمن و هدی." (مجموعه الواح طبع مصر، ص 77؛ اقتدارات، ص 202 / مضمون: اگر پای برهنه راه بروی و بدون تشک و زیرانداز بخوابی و در بیابان گریه و زاری کنی از برای تو بهتر از آن است که شخص مؤمنی را محزون سازی.)

امّا، این یک طرف قضیه است. طرف دیگر قضیه مربوط به خود فرد است که به ارزش قلب خود که جایگاه تجلّی الهی است واقف باشد. البتّه تجلّی اسماء و صفات. چه که ذات باری تعالی مقدّس از صعود و نزول است. جمال قدم در لوح سلطان می‌فرماید، "لم یزل اراده سلطان لا یزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلّیات ملیک اسماء و صفات شوند. پس باید در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه به مقررّ خود آید یعنی تجلّی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالی چه که آن سلطان بی‌مثال لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود. (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۶۳)

بنابراین، وقتی محبت در قلب وجود داشته باشد، تجلّی الهی صورت می‌گیرد و این قلب است که مظهر "یسعنی قلب عبدی المؤمن" می‌شود. حضرت عبدالهّاء به زیبایی آن را توضیح می‌دهند، "ای مظهر عرفان حقیقت، محبت الله چون قُصّ یوسف رحمان است که رایحه طیبّه اش آفاق را معطر نماید و چون نسیم صبحگاهی اجساد مرده را زنده فرماید. چون نفخ صور میت پر فتور را حیات بخشد و چون جلوه طور و لمعه نور ساحت سیناء صدور را روشن کند. لهذا بوی خوش گلشن آن دل پاک تا به ساحت افلاک واصل است و شعشعه تجلّی نور بر آن صور تا این بقعه مبارک متواصل. ای خوشا به حال تو ای فرخنده طالع، ای مبارک دل، ای پاک طینت و گل، ای مظهر «لایسعنی ارضی و لا سمائی ولكن یسعنی قلب عبدی المؤمن»، ای مطلع «لازال یتقرّب الی العبد بالنوافل»، طوبی لک ثمّ طوبی لک." (مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۲۹۷)

در اینجا معنای قرینیت و بُعدیت مطرح می‌شود. در چه زمانی ما به خداوند نزدیک هستیم تا تجلّی الهی صورت گیرد؟ جمال قدم در معنای قرب و بُعد می‌فرماید:

"قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در احادیث قدسیه قبله این مقام را بیان نموده‌ایم «لایسعی ارضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن»؛ و قلب که محل ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا می‌شود که از مجلی غافل است. در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری و دیگر ملاحظه نما که بسا می‌شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علیه حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود لذا حق البته اقرب بوده و خواهد بود چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فیه محجوب و هر ذی‌بصری به عین‌الیقین مشاهده می‌نماید که قُرب و بُعد بنسبتها الی الظاهر ذکر شده و می‌شود و آن سلطان قدم مقدّس از قرب و بعد و اذکار و اسماء و صفات بوده و خواهد بود. باری قرب به حق در این مقام توجّه به او بوده و بُعد غفلت از او." (مائده آسمانی، ج 1، ص 58-59)

لذا، باید به نحوی قربیت الهیه را کسب کرد؛ یعنی اقداماتی باید نمود تا سبب قربیت الهیه شود. خداوند که به بیان حضرت بهاء‌الله همیشه به ما نزدیک است و ما از او دور. در واقع سیف عصیان شجره امید ما را بریده است. مرکز میثاق در خطابه‌ای تصریح دارند که قربیت الهیه چگونه کسب می‌شود:

"قربیت الهیه زمانی و مکانی نیست قربیت الهیه به صفای قلب است؛ قربیت الهیه به بشارات روح است... قربیت الهیه به توجّه الی الله است؛ قربیت الهیه به دخول در ملکوت‌الله است؛ قربیت الهیه به خدمت عالم انسانی است؛ قربیت الهیه به محبت بشر است؛ قربیت الهیه به اتفاق و اتحاد جمیع امم و ادیان است؛ قربیت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است؛ قربیت الهیه به تحرّی حقیقت است؛ قربیت الهیه به تحصیل علوم و فضائل است؛ قربیت الهیه به خدمت صلح عمومی است قربیت الهیه به تنزیه و تقدیس است؛ قربیت الهیه به انفاق جان و مال و عزّت و منصب است." (خطابات - جلد ۲، ص ۹۴)

بازگردیم به حدیث مورد بحث. حضرت عبدالبهاء تفسیری مفصّل بر این حدیث دارند که بخشی از متن آن در دفتر دوم سفینه عرفان، ص 166 به بعد درج است. در این تفسیر آمده است که شخص مؤمن مذکور در حدیث آن کسی است که مراتب نه گانه ذیل را طیّ نموده باشد:

۱- انقطاع از شهوات نفسانیّه / ۲- صرف توجه به شطرالله و عدم توجه به غیر او / ۳- تمسک به حبل عبودیت و خضوع / ۴- شهادت به وحدانیت و مقام یفعل مایشائی حق / ۵- اتباع بلا شرط از اوامر الهی / ۶- استقامت بر امرالله / ۷- صبر در بلاهای الهی و شکر در حین نزول قضایای او / ۸- توکل به

خدا و توسل به جبل عنایت او / ۹ - مرتبه فقر و فنای فی الله (سفینه عرفان - دفتر دوم، نشریه مجمع عرفان ص ۱۳۲)

حال، وقتی جمیع مؤمنین، بل جمیع نفوس انسانی، دارای این صفات شوند، اتحاد و یگانگی مورد نظر حق حاصل شود زیرا، "جمیع انوار یک شمس شوند، امواج یک دریا گردند، اثمار یک شجر شوند، از یک چشمه نوشند، از یک نسیم به اهتزاز آیند، از یک انوار اقتباس نمایند." (مجموعه مناجات‌های حضرت عبداله‌آء، ص ۵۳) بدین علت است که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید:

"هو الله تعالی شأنه العزیز سالکان طریق معبود و واصلان سبیل مقصود مقدس از حدوداتند و منزّه از تعارفات؛ بر رفرق توحید ساکنند و بر مکن تفرید مستریح و سدره‌المنتهی عالم عشق را در ابتدا سیر کرده‌اند و غایت قصوای معارف را از شجره طوبی ادراک نموده‌اند و فواکه طیبه لقا را از مشرق جان یافته‌اند و به جانان در عرش لامکان خلوت گزیده‌اند... این اصحاب را ارواح متحد است و انفاس مختلط چنانچه عارف رومی می‌گوید :

جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جان‌های شیران خداست

زیرا که از یک کأس مشروبند و از یک جام مرزوق و بر یک بساط جالسند و بر یک مقام ساکن؛ به جناح عزّ توحید پرواز می‌نمایند و در سماء قدس تجرید سیر می‌فرمایند. در اظهار مراتب حبّ به قاصد و پیام محتاج نیستند و در ابراز مقاصد به خامه و مداد امداد نجویند؛ نفحات قدس را از شمال روح استشمام نمایند و رَوَحات انس را از انفاس طیب قلب استنشاق فرمایند. تمسک به جبل محکم «الله نور السموات و الارض» جسته‌اند و تشبّث به ذیل استغنائی «لا یسعی ارضی و لاسمائی» نموده‌اند. بعدشان عین قربست و فراقشان نفس وصال و لکن چون ظهور معنی به عالم لفظ معلق است و بروز ارواح به ظهور جسد مشروط و منوط، زیرا که هر باطنی را ظاهری در کار است و هر اولی را آخری در خور تا هیکل علّقه بعد از عروج به معارج فنا به خلعت بقای «فتبارک الله احسن الخالقین» مفتخر شود و جوهر بدء بعد از رجوع از عالم هوّیه به قیص ختم «ولکنه رسول الله و خاتم النبیین» جلوه نماید تا کلمه جامعۀ بانّه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن در عرصه وجود به ظهور آید. لهذا محبت‌های باطنی که عمرها و قرن‌ها در صدر مستور بود به این کلمات بدیهی و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم تا که همسایه بداند که تو در خانه مائی. ان شاءالله به عنایت ربّانی حرم جمال را طائف شویم و کعبه ذات را زائر تا در عرش بقا به شرف لقا فائز شویم و السلام." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص

(71-70)

بنابراین، به این علت است که حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند، "فؤادک منزلی قدسه لنزولی و روحک منظری طهرها لظهوری." (شماره 59) و در علت محرومیت ناس از تجلی الهی می‌فرمایند، "اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس می‌نمودند، البته از جمال الهی محروم نمی‌ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمی‌گشتند." (ایقان، ص 11)

بنابراین، باید برای قلب خود چاره‌ای بیندیشیم تا بتوانیم آن را برای نزول تجلیات الهی آماده سازیم. خطاب به احببای الهی از قلم جمال قدم نازل، "خَلَّصُوا مَرَايَا قُلُوبِكُمْ لِتَجَلَّى الْأَنْوَارِ مِنْ هَذَا الْجَمَالِ الَّذِي أَشْرَقَ فِي قُطْبِ الْإِسْتِجْلَالِ وَيَسْتَضِيءُ فِي مَرْكَزِ الزَّوَالِ بَضِيَاءَ الَّذِي اسْتَضَاءَ مِنْهُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثُمَّ أَنْكَرُوا بُرْهَانَهُ وَجَاحَدُوا آثَارَهُ وَأَعْرَضُوا عَنْ جَمَالِهِ وَكَانُوا مِنَ الْمَغْلِبِينَ." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 56 / مضمون: آینه قلوبتان را خلاصی بخشید تا انوار این جمال در آن متجلی گردد؛ جمالی که در بلندای جلال می‌تابد و در مرکز آسمان به نوری می‌درخشد که جمیع کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌ها هستند از آن کسب نور کنند مگر کسانی که به آیات الهی کافر شدند و برهان او را انکار کردند و آثارش را رد نمودند و از جمالش روی برگرداندند و از جمله کینه‌جویان بودند.)

در این صورت دیگر حزن نیز به قلب آدمی راه نیابد و اندوه مقرب نجوید. قلب که محل تجلی خداوند باشد، دیگر جایی باقی نمی‌ماند که ماسوی‌الله در آن راه یابد. چه که، ماسوی‌الله، هر چه که باشد، بیگانه است و با یگانه نتواند در جای واحد باشد. زیرا صاحب و مالک قلب در وصف مقربان درگاهش می‌فرماید، "طوبی از برای مقربین، یعنی نفوسی که به سلم بلا به ذروه علیا ارتقا جسته‌اند. ایشانند اولیاء حق جل جلاله. لزال به افق اعلی ناظر بوده و هستند. بأساء ایشان را از توجه منع نمود و ضراً از اقبال باز نداشت. بلکه حوادث عالم و مصیبات آن نار محبت را مدد نمود و بر شعله افزود. هر نفسی فی الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود او را هیچ شیئی از اشیاء پشمرده ننماید و از روح و ریحان باز ندارد. فرحش بالله است و عیشش لله؛ همدمش انا لله و مصاحبش انا الیه راجعون. بعد از آن که قلبی به انوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حق جل جلاله پرگشت دیگر محل باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود و یا داخل گردد." (آثار قلم اعلی، ج 6، ص 194-195)

جنود احببای الله برای فتح عالم

در آثار مبارکه که به کرات ذکر شده است که باید به جنود صفات طیبه و اخلاق مرضیه به فتح ممالک و دیار پرداخت و جنود ظاهری مسلح به سلاح و سیف و سنان در این دور مقدس جایی نخواهند داشت و باید فتح قلوب نمود که به بیان جمال ابهی، "سیف الکلمة أحد من سیف الحدید." (مائده آسمانی، ج 4، ص 365 / مضمون: شمشیر کلام تیزتر از شمشیر فولادی است.) یا "سیف الحکمة و البیان أحد من سیف الحدید." (مجموعه الواح خطّ عندلیب، ص 73 / مضمون: شمشیر حکمت و بیان تیزتر از شمشیر فولادی است.) یا "لعمرالله سیف الاخلاق و الآداب أحد من سیف الحدید." (امر و خلق، ج 3، ص 4 / مضمون: قسم به خدا که شمشیر اخلاق و آداب از شمشیر فولادی تیزتر است.) در لوح مبارک خطاب به ناپلئون سوم می فرمایند، "یا اهل البهَاء سخروا مدائن القلوب بسیوف الحکمة و البیان. إِنَّ الذین یُجادلون بأهواء أنفسهم أولئک فی حجاب مبین. قل سیف الحکمة احر من الصیف و أحد من سیف الحدید لو أنتم من العارفين. أن أخرجوه باسمی و سلطانی ثم افتحوا به مدائن افئدة الذین استحسنا فی حصن الهوی. كذلك یأمرکم ربکم الأبهی إذ کان جالساً تحت سیوف المشرکین." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص 111 / مضمون: ای اهل بهاء، شهرهای قلوب را به شمشیر حکمت و بیان تسخیر کنید. کسانی که به هوای نفس خود مجادله کنند آنها در حجابی آشکار هستند. بگو حرارت شمشیر حکمت از حرارت تابستان افزون تر و تیزی آن از شمشیر فولادی بیشتر، اگر دریابید. آن را به اسم و قدرت من از نیام برکشید سپس به وسیله آن شهرهای دلهای کسانی را که در دژ هوی مأوی گرفته اند فتح کنید. پروردگار ابهای شما موقعی که زیر شمشیرهای مشرکین است به شما چنین امر می کند.)

اما، حصول این مرتبه مستلزم آن است که آدمی خود را به سلاح مزبور مجهز نماید تا بتواند به فتح مدائن قلوب پردازد. در واقع به بیان حضرت بهاء الله خطاب به جناب نبیل زندی در لوح حج بغداد، "بَلِّغْ نَفْسَكَ ثُمَّ بَلِّغْ النَّاسَ بِمَا طَلَعَ الْوَجْهَ عَنْ خَلْفِ السَّبْحَاتِ بِأَنْوَارِ عِزِّ عَظِيمٍ ثُمَّ ذَكِّرِ النَّاسَ بِمَا أَمَرَتْ مِنْ لَدَى اللَّهِ وَلَا تَأَخَّرْ فِيهِ أَقَلَّ مِنَ الْحَيْنِ." (آثار قلم اعلی، ج 4، ص 194 / مضمون: ابتدا خود را تبلیغ کن بعد مردم را از طلوع وجه الهی از فراسوی حجابات به انوار عِزِّ عَظِيمِ آگاه نما سپس مردمان را به آنچه که از سوی خداوند امر شده ای آگاهی بخش و حتی یک آن تأخیر منما.)

این گویای آن است که قلب آدمی ابتدا باید کاملاً پاک و طاهر از ماسوی الله باشد تا محل تجلی الهی قرار گیرد و سپس همانند مرآت صافی بدون زنگار آن را به دیگران بتاباند. زیرا در همان لوح مبارک خطاب به جناب نبیل می فرمایند، "إِتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَتَّبِعْ هَوِيكَ وَلَا تَغَيِّرْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَى أَنْفُسِ الْعِبَادِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ. إِتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ ثُمَّ أَشْهَدُ أَمْرَ اللَّهِ بِبَصْرِكَ ثُمَّ اخْرُقْ حِجَابَ الْوَهْمِ بِاسْمِي

المقتدر العزيز الحكيم و انك لو لن تخرق السبحات عن وجه قلبك إلى أبد الآبدین، إنا ما نمسك زمام الأمر و نأمرُك بذلك بدوام الله العزيز العليم إلى أن تخرق الأعجاب و تطلع عن مشرق الأمر بقدره و سلطان بدیع." (مضمون: تقوای الهی پیشه کن و از هوای نفس پیروی نکن و نعمت الهی را بر خویشتن و بر بندگان تغییر مده و از نادانان مباش. در نفس خویش پرهیزگار باش سپس امر الهی را به بصر خویش مشاهده کن سپس حجاب وهم را به اسم مقتدر عزیز حکیم من پاره نما و اگر حجابها را از وجه قلب خود تا ابد الآباد رفع کنی، ما زمام امر را نمی گیریم و به دوام سلطنت خداوند تو را امر می کنیم تا آن که حجابها را رفع کنی و از مشرق امر به قدرت و سلطانی بدیع طلوع نمایی.)

بنابراین، باید که قلب را که محل تجلی الهی است پاک و پاکیزه کرد که خداوند در آن تجلی فرماید. جمال قدم در وصف چنین کسی می فرمایند، "انشاء الله جميع دوستان به روح کله به حیوة تازه جدیده مزین و فائز شوند. چه، هر نفسی فی الحقیقه به او حیات یافت، او بر عهد ثابت و محکم است. چه که وفا یشی قدامه و الامانة عن یمینه و الصداقة عن یساره و نور الاطمئنان فوق رأسه و روح الانقطاع يتحرك معه نفس مطمئنه ثابتة به این جنود عالم قلوب را فتح نموده و می نماید. در این ظهور اعظم جنود حق بی سلاح به اصلاح عالم توجه نموده اند. لعمری لعمری سلاح جنود الهی انفذ و احد بوده و هست. ملاحظه نما یک کله عالم را مسخر نموده و می نماید. هوالمقتدر علی ما أراد و هو القوی الغالب القدير." (مجموعه الواح مبارکه، خط عندلیب، ص 158-159)

مقام محمود

این عبارت در آثار طلعات مقدسه بسیار مشاهده شده است. مفاهیم متفاوتی دارد که بعضی از آن ذکر می شود:

1- در عبارتی به مقام حضرت بهاء الله اطلاق شده است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "آنچه در عرصه وجود است عاقبت فانی و مفقود مگر مقام محمود. آن مقام در قطب فلک بقا مستقر و فیض مستمر. چه که آیه تامه و حجة بالغه رب و دود و ظل ممدود است." (بشارة النور، ص 384)

2- به ملکوت اطلاق شده است. حضرت عبدالبهاء در تسلیت به یکی از اماء الرحمن که فرزندش محمود صعود کرده می فرمایند، "... محمود در مقام محمود است و نور جالس بر عرش سرور و حبور. در گلشن توحیدند و حیران جمال رب مجید..." (همان، ص 413) در زیارت نامه حضرت غصن اطهر مذکور، "أشهد أنك أنت الذي ارتقيت إلى مقام محمود." (توقیعات مبارکه، 1927-1939، ص 297)

3- به محلّ عرش و استقرار مظهر ظهور اطلاق شده است: "قد نزل أمّ الكتاب و الوهاب في مقام محمود." (اشراقات، ص 128) در بیان دیگر، "اگر امروز نفسی به طراز امانت فائز شود عندالله احبّ است از عمل نفسی که پیاده به شطر اقدس توجّه نماید و به لقای معبود در مقام محمود فائز گردد." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 25)

4- به مقام اعلی اطلاق شده است: "بعضی از محتفلین در آن یوم مقدّس به طبقه اعلای آن بنای انغم ارتقاء جسته و پس از وضع مشتی از تراب سقف حجره سجن مبارک آن مظلوم در جبل ماکو در عقب قطعه‌ای از قطعات مذهب تاج آن مقام محمود... به زیارت عتبه مقدّسه‌اش فائز." (توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، 1952-1957، ص 134)

5- مظهر فضل و جود الهی شدن و خدمت احباء کردن: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "در عرصه وجود هر کسی مظهر فضل و جود گردد، ناصیه خدود را به غبار نعال یاران غبارآلود نماید و این سجیه را باید مقام محمود دانست و منقبتی اعظم از خدمت دوستان حضرت احدیت نه...". (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 45)

6- مقبولیت در درگاه کبریا: "تا چند در زاویه نحولیم و مخمود در این نار و قودیم و غافل از مقام محمود؟ چه که جمال موعود مقامی به جهت دوستانش مقدر فرموده که غبطه اصفیاست و منتهای آرزوی سرور اولیاء و آن مقبولیت و محودیت در ساحت کبریاست." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج 2، ص 40)

مساوات و مواسات

این دو واژه در ظاهر قدری به هم شبیه هستند. اما در واقع از دو ریشه ولی هر دو در باب مفاعله هستند. مساوات از ریشه "سوی" آمده و به معنای "درست و میزان" شدن آمده است. وقتی به باب مفاعله می‌رود (ساوی یساوی مساوات) به معنای برابر و معادل شدن. در حالت مطاوعه و متعدی هر دو قابل استعمال است. مثلاً می‌گوییم، "هذا لا یساوی درهماً" یعنی معادل یک درهم نیست (یک درهم هم ارزش ندارد)؛ در حال متعدی: "ساوی بینهما" یعنی آن دو را برابر هم و یکسان قرار داد. یا در آیه قرآنی، سوره کهف، آیه 96، آمده است: "حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ" (تا آن که هم سطح کرد بین دو کوه را).

اما مواسات از ریشه "وسی" است که در باب مفاعله وارد شده (واسی یواسی مواسات) و به معنای "یاری رساندن" است. مثلاً گویند، "واسیته بنفسی" (او را یاری دادم با جان خودم).

در واقع مساوات ناظر به عدل است و مواسات ناظر به فضل است. جمال قدم در ورق سوم از کلمات فردوسی می‌فرماید، "لو تَكونُ ناظراً الى الفضل ضع ما ينفَعك و خذ ما يَنْتفع به العباد و إن تكن ناظراً الى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك." (نبذة من تعاليم، ص 49)

آنچه که در بیان حضرت بهاء‌الله بیان شده که "آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار کنند، از برای سائر مؤمنین هم همان را اختیار کنند این است معنی مواسات" (مائدة آسمانی، ج 4، ص 356) در واقع ناظر به عدل است نه فضل. یعنی برای خودمان آنچه که می‌خواهیم، برای دیگران هم همان را بخواهیم. این حدّ اقلّی است که جمال قدم انتظار دارند احبّاء به آن عامل باشند. اگرچه در مقامی همین نیز دیگران را به خود ترجیح دادن است، اما در حدّ مساوی.

اما وقتی ناظر به فضل می‌شویم، از این حدّ هم فراتر می‌رویم و دیگری را به خود ترجیح می‌دهیم. یعنی آنچه را که خود نیاز داریم، در اختیار دیگری قرار می‌دهیم و این فوق آن است. در آیه قرآنی به این مورد تصریح شده و در بیان مبارک جمال قدم نیز بدان استناد شده است: "وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (سورة الحشر، آیه 9 : و کسانی که پیش از آنان در سرای جای گرفتند و ایمان را پذیرفتند، کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دل خود احساس نیاز نمی‌کنند و [آنان را] ولو خود نیازمندی داشته باشند، بر خود برمی‌گزینند و کسانی که از آزمندی نفس خویش در امان مانند، آنانند که رستگاراند. [ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی])

در واقع حضرت بهاء‌الله در این بیان که "مساوات آن که عبادالله را از آنچه حق جلّ جلاله به او عنایت فرموده محروم ننماید؛ خود متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید و این مقام بسیار محبوب است..." (ادعیه محبوب، ص 400) مقصودشان مواسات در حدّ عدالت است و بعد که می‌فرماید، "آنان که سائرین را بر خود ترجیح می‌دهند فی الحقیقه این مقام فوق مقام است" مواسات در حدّ فضل است، یعنی حتّی نیاز خود را ندیده بگیرد و به نیازمند دیگری آنچه را دارد اعطاء نماید.

امّا، حضرت عبدالبهاء به تفاوت دیگری بین "مساوات" و "مواسات" اشاره دارند: "مساوات امری است مجبوری ولکن مواسات امری است اختیاری." (امر و خلق، ج 3، ص 258) در اینجا حضرت عبدالبهاء به معنی مساوات، که به مفهوم متعدّی و نه مطاوعه است اشاره دارند که از بیرون تحمیل می‌شود و مواسات را، اعم از آن که ناظر به عدل باشد یا فضل، که به اختیار خود فرد است، در مقابل آن قرار می‌دهند.